

## بررسی تطبیقی سیمای شیرین در «شیرین و خسرو» و «خسرو شیرین»

مهرونوش منصوری میمندی\*

تاریخ دریافت: ۹۵/۱۰/۱۸

تاریخ پذیرش: ۹۶/۲/۲۳

### چکیده

شیرین همسر خسرو پرویز ساسانی از معشوقه‌های مشهور و کامروای ادبیات فارسی است. دختری طناز و آشنا به رموز دلبری که پادشاه قدرتمند ساسانی را وادار می‌کند در برابر خواست او سر تعظیم فرود بیاورد. شهرت عشق جاودانی شیرین و خسرو حاصل تلاش نظامی کبیر است. امیرخسرو دهلوی شاعر پارسی‌گوی غیر ایرانی نیز با اقتباس از این اثر والا به خلق منظومه «شیرین و خسرو» پرداخته است. این نوشته سعی دارد شخصیت شیرین را در «شیرین و خسرو»/امیرخسرو دهلوی به لحاظ صورت و سیرت بررسی نماید. همچنین مقایسه‌ای بین چهره شیرین در منظومه/امیرخسرو و نظامی انجام دهد. مسأله‌ای که نگارنده را وادار به گزینش این موضوع برای نگارش مقاله نمود پنهان ماندن نقش چندبعدی زنان در اندیشه و افکار شعرای پارسی‌گوی کهن است. این مقاله با روش کتابخانه‌ای و با استفاده از کتاب‌های معتبر موجود در کتابخانه‌های ایران و تاجیکستان نوشته شده است.

کلیدواژگان: عاشق، چهره، زن، شعر، شخصیت، تصویر، وفاداری.

## مقدمه

از آنجا که خسرو و شیرین شخصیت‌هایی تاریخی هستند از ابتدا همواره مورد توجه مردم جامعه زمان خود بوده‌اند. به گونه‌ای که افسانه‌های زیادی از این دو بر سر زبان‌ها بوده است. سیمای شیرین به نحو بارزی در این داستان بر تمام شخصیت‌ها سایه می‌اندازد و هیچ چیز درخشان‌تر از وجود شیرین نیست. در مثنوی «شیرین و خسرو» چهره‌های خرد و بزرگی چون خسرو، فرهاد، شیرین، شکر، مهین بانو، مریم و شاپور، ماه سامان موجودند. همچنین چهره‌های فرعی دیگری که این داستان را به وجود آورده‌اند.

همان گونه که از نام این منظومه پیداست برجسته‌ترین چهره زن در این اثر داستانی «شیرین» است. مورخین شیرین را بدان جهت که دین پارسایی داشته است رومی خوانده‌اند، برخی نیز او را از مردم خوزستان می‌دانند. در «شاهنامه» فردوسی شیرین کنیزی است که عاشق خسرو می‌شود و به حرمسرای او راه می‌یابد؛ اما چون کیش زردستی نداشته همچنین، بر خلاف روایت نظامی و امیرخسرو، از خاندان اشرافی نبوده است، ازدواج خسرو با او خشم بزرگان را برانگیخته است.

بنا به روایت «روضه الصفا» خسرو اول بار شیرین را در منزل یکی از بزرگان فارس می‌بیند و بدو دل می‌بندد. آنگاه انگشتی خود را به او می‌دهد. چون مخدوم شیرین از این امر آگاه می‌شود بر او خشم می‌گیرد و دستور می‌دهد او را به آب بیندازند. شیرین به گریه و زاری می‌پردازد، کارگزار بر او رحم می‌آورد و او را در جای کم عمقی می‌اندازد. شیرین پس از آنکه خود را نجات می‌دهد به دیری پناه می‌برد. روزی خسرو با لشکریانش از آنجا عبور می‌کنند، شیرین انگشتی را بدو می‌نماید و عشق دیرین را یادآوری می‌کند. خسرو نیز با شکوه فراوان او را با خود می‌برد.

## پیشینه تحقیق

بررسی‌ها، تلاش‌ها و مطالعات نگارنده در کشورهای پارسی‌زبان ایران، تاجیکستان و افغانستان نشان می‌دهد تا کنون هیچ کار مشابهی در این مورد انجام نشده است و مقاله حاضر از نظر پیشینه عملی نو و بدیع محسوب می‌شود. لازم به ذکر است که کتاب «امیرخسرو دهلوی و داستان او دولرانی و خضرخان» اثر محمدوفا بقایف و همچنین

«تاریخ ادبیات تاجیک» اثر خالق میرزا زاده، نویسندگان تاجیک، که در کشور تاجیکستان به چاپ رسیده‌اند در کنار نقد اثر به چهره برخی از شخصیت‌های داستان نیز پرداخته‌اند.

### فرضیه یا سؤالات تحقیق

۱. چه شباهت‌هایی بین سیمای شیرین از دیدگاه /میرخسرو دهلوی و نظامی وجود دارد؟
۲. چه تفاوت‌های بین تصویر شیرین از دیدگاه /میرخسرو دهلوی و نظامی به لحاظ صورت و سیرت وجود دارد؟
۳. آیا دیدگاه /میرخسرو دهلوی و نظامی نسبت به شیرین متأثر از اوضاع و شرایط اجتماعی است؟

### بحث کلی

در منظومه /میرخسرو دهلوی، خسرو ندیده و فقط با شنیدن توصیف شیرین از زبان شاپور - ندیم خاص خسرو- بر شیرین عاشق می‌شود. خسرو در حقیقت عاشق تصویر خیالی شیرین شده است. شیرینی که در آینده جانشین مهین بانو فرمانروای ارمن می‌شود. در تعریف اولیه شاپور اشاره چندانی به زیبایی شیرین نمی‌کند و بیش‌تر بر رزم‌آوری و هنرهای وی تأکید شده است. زیرا هر حرفه‌ای که در خور مردان است، شیرین همه آن‌ها را به علاوه نکورویی دارد: ز هر حرفه که مردان راست در خور همه هست و نکورونیش بر سر جمالش خود صفت کردن نه راه است که این صورت بر آن معنی گواه است (دهلوی، ۱۹۶۱: ۵۷)

شیرین پری‌روی بسیار چیره‌دست و رزم‌آور است و به شکار می‌رود و در این هنر مهارت زیادی دارد. به گونه‌ای که پیشوای مردان بزرگ رزم‌آور است:

به ناوک موی را صد شاخ کرده	به نیزه کوه را سوراخ کرده
به تاریکی زند از تیر قتال	مگس را با سلیق از پشه قیفال

(همان)

شیرین با وجود ظاهر نرم و لطیف چون در یتیم باطنی بسیار سخت و نیرومند دارد و با همین نیروست که بعدها با خسرو چنین مبارزه می‌کند، و نیز با وجود رزم‌آوری و شجاعت و شکار اهل بزم است.

ویژگی‌ای که در شاهان بزرگ از جمله خسرو نیز وجود دارد و خسرو آن را می‌پسندد. با وجود بزم همواره هشیار است و از خود غفلت نمی‌کند.

نکته دیگری که برای خسرو و هر مرد ایرانی دیگر بسیار اهمیت دارد، پاکدامنی و عصمت شیرین است که شاپور در توصیف آغازین بر روی آن تأکید دارد. شیرین اهل بزم است. اما عفیت و پاکدامن است و در شهوت را به روی خود بسته است:

بسته با چنین عشرت‌پرستی      در شهوت به هوشیاری و مستی  
ز آهن کرده گنج خویش مسمار      کلید کس نیامد بر درش بار  
اگرچ از خوبروئی هست بی‌جفت      حدیث جفت نتوان پیش او گفت  
(دهلوی، ۱۹۶۱: ۵۹)

اکنون چنان نخلی جز در خورد باغ شاه نباشد:

چنان نخلی که گر بتوانش بر خورد      نباشد جزبه باغ شاه در خورد  
جهان خسرو که مثلش در جهان نیست      حدیثش در همه عالم نهان نیست  
(دهلوی، ۱۹۶۱: ۵۹)

«شیرین از نسب بلند خواهرزاده ملکه ارمن مهین بانو است. نام فارسی - تاجیکی آن‌ها نشان می‌دهد که همچون ملکه‌های ایران نژاد تصور شده‌اند. تنها مکان آن‌ها ارمنستان است. شیرین هم در صورت، هم در سیرت زیبا و یکتای جهان است. وی در برخورد با خسرو صبور و باعفت است. مثلاً هنگامی که خسرو در آشنایی اول بعد از مهمانی یکم در خانه شیرین به گمان آنکه شیرین دختر بوالهوس و هر جا گردی است، می‌خواهد از او کام دل بگیرد، شیرین به خسرو جواب‌های عاقلانه‌ای می‌دهد که به نوعی حمایت دختران باعفت و پاکدامن است:

مرا مادر به نام و ننگ پرورد      تو شیر پخته و من خام پرورد  
روا باشد که با این خوی خامت      به پای خویشتن آیم به کامت  
(دهلوی، ۱۹۶۱: ۱۰۵)

شیرین نه تنها در صورت و سیرت زیباست بلکه به عنوان ولیعهد مهین بانو در اداره دولت نیز یاور او است. وی نزد عمه خود هم در جاده نایبی، هم فرزندی و هم در اطاعت است که از تابعیت و خاکساری او گواه است.

بتی کاین نسخه از وی در پرند است  
نیابت دار آن تخت بلند است  
به رسم بندگان پیشش کمر بند  
همش بند است هم فرزانه فرزند  
(دهلوی، ۱۹۶۱: ۵۹)

در صورت و سیرت او خصلت‌های پادشاهی، جسوری، قهرمانی، بارادگی و مردانگی، پاکدامنی و شکیبایی ظاهر است:

به شکل آهو به دل شیر دلیر است  
نگیرند آهوش، زیرا که شیر است  
(همان)

در بیت‌های بالا هنرهای شیرین نه همچون زنان بلکه همچون مرد تصویر یافته است و در صورت و سیرت یگانگی شکل و باطن وی تصدیق گردیده است:

نه تنها آفتاب از حسن و تاب است  
که در ضبط جهان نیز آفتاب است  
(دهلوی، ۱۹۶۱: ۵۹)

او در اداره دولت قوی اراده بود. همه سرکردگان دولت را مطیع، مخالفان را سرکوب و کار دولت را سرانجام کرده است:

براق دولتش کز کین پی افشرد  
سران را در زمین یکسر فرو برد  
(همان: ۱۹۰)

شیرین در مناسبت‌های عشقی مثل خسرو بوالهوس نیست و در دشواری‌ها با صبر و با متانت و پربار است. از اینجاست که با وجود به مرییم و شکر خانه دار شدن خسرو، بعضی رفتار جوانی کرده باشد هم (به کوه و صحرا برآمدن، به فرهاد وا خوردن، به او حسن توجه داشتن و غیره) بی وفایی نکرده است و از عشق اول خود که به خسرو داشت برنگشته است. وی نه تنها به بیگانگان حتی به خسرو که عاشق اوست و خودش او را دوست می‌دارد، بی مورد به کام‌گیری اجازت نمی‌دهد که آن دلیل پاکدامنی و اخلاق مداری اوست. عشق شیرین چون آب زلال و شفاف است، عشق پاک از او عاشقی صادق ساخته است در دل او برای دیگران جایی نیست و تمام وجودش لبریز از عشق خسرو

است. اینجاست که با همه بی وفایی‌های خسرو باز هم نمی‌تواند از او دل بکند چون دل سپرده او شده است. گاهگاهی او را سرزنش می‌کند و باز هم او را می‌بخشد:

من آن یارم که تا مه‌رت گزیدم  
به جز تو در خیالی هم ندیدم  
چنان در دل نشستی پیچ در پیچ  
که جای دیگری نگذاشتی هیچ  
(میرزا زاده، ۱۹۷۷: ۱۳۸)

در معرفی اولیه شاپور از شیرین در منظومه / میرخسرو بیست بیت در وصف دلاوری و هنرمندی شیرین آمده است اما در «خسرو و شیرین» نظامی شاپور در توصیف اولیه تنها در یک بیت به «صاحب کلاهی» شیرین اشاره می‌کند و باقی ابیات در وصف زیبایی افسانه‌ای شیرین است. آنطور که پیداست ویژگی افسانه‌ای شیرین در زیبایی نزد نظامی و صفات دلاوری و هنرمندی شیرین نزد / میرخسرو از نمود بیش‌تری برخوردار است.

پری دختی پری بگذار ماهی  
به زیر مقنعه صاحب کلاهی  
(نظامی، ۱۳۱۳: ۳۵)

حمید عبداللهیان در کتاب «کارنامه نثر معاصر» در بحث رمانس می‌گوید:

«اگر به توصیف شیرین در مثنوی «خسرو و شیرین» نظامی که نمونه‌ای از کامل‌ترین توصیف‌های زنان ادبیات فارسی است نگاه کنیم با تعاریفی انتزاعی روبه‌رو می‌شویم. به رغم زیبایی و شیوایی شعر نظامی اگر بخواهیم بر اساس شعر چهره شیرین را نقاشی کنیم، تقریباً همه کار بر عهده تخیل ما خواهد بود و در طول تاریخ چهره‌های بسیار از روی شیرین ساخته شده است که شباهت آن‌ها به زنان گرداگرد نقاش بیش‌تر از شباهت‌شان به شیرین واقعی است. تعاریفی که جزئیات چهره و اندام شیرین را توصیف می‌کند، بدین ترتیب گیسویی چون کمنند، چشمی چون نرگس، زبان آور، نمکین خنده، بینی‌ای چون تیغ، صورتی صاف، زرخدانی مثل سیب، غبغبی چون ترنج، گردنی مانند [گردن] آهو، ابرو مانند هلال عید، انگشتان مانند قلم، لب از یاقوت، دندان از در، صورت مانند گل نسرين و...»

چنانکه می‌بینیم نظامی تقریباً همه اجزای شیرین را توصیف کرده است و تا حدودی درباره همه آن‌ها توضیح داده است. ولی این ویژگی‌ها را با اندکی کم و زیاد در مورد زنان دیگر هم به کار می‌برد و شاعران دیگر درباره زنان دیگر از همین توصیفات بهره برده‌اند. طبعاً قیافه شیرین با لیلی و یا زنان «هفت پیکر» و زلیخا تفاوت داشته است. در این تشبیه رنگ چشم و رنگ مو و بلندی مو را می‌دانیم، اما بلندی مو در چه حد است؟ آیا همه موهای بلند زیبا هستند؟ نیمی از جمعیت شهری ممکن است چشمان

سیاه داشته باشند، اما همه این چشم‌ها به درجه یکسانی از زیبایی برخوردار نیستند. قد شیرین مانند سرو است، اما سرو خود انواع و اقسامی دارد و در اندازه‌هایی متفاوت است.

به هر حال ویژگی رمانس این است که توصیف‌ها در آن کلی و احتمالاً آرمانی است و حتی در بعضی توصیف‌ها تفاوت بین زن و مرد دیده نمی‌شود و همه خصوصیت‌هایی که برای زنان وصف شده، دقیقاً برای مردان یا پسران جوان گفته شده است. اغلب آثار عاشقانه و داستانی، بیش‌تر آثار حماسی فارسی را می‌توان جز رمانس‌ها به شمار آورد» (عبداللهیان، ۱۳۷۹: ۱۶-۱۵).

همچنین وقتی شیرین شب‌دیز را از مهین بانو می‌خواهد تا به مدائن برود، عمه نگران است که اسب او را به زمین بزند. بنابراین مهارت او در سوارکاری بر عمه ثابت نشده است:

به بانو گفت شیرین کای جهانگیر  
برون خواهم شدن فردا به نخجیر  
یکی فردا بفرمای خدای خدایند  
که تا شب‌دیز را بگشایم از بند  
مهین بانو جوابش داد کای ماه  
به جای مرکبی صد ملک درخواه  
(نظامی، ۱۳۱۳: ۱۰۲)

خسرو در داستان نظامی مژده وصل شیرین را از زبان نیای خویش در خواب می‌شنود. اما در *امیرخسرو* وصف او را برای اولین بار از زبان *شاپور* می‌شنود. در داستان *امیرخسرو* شیرین پیش از روبه‌رو شدن با خسرو چون آوازه او را شنیده است بر او عاشق گشته. درست مثل خسرو که ندیده و فقط با شنیدن توصیف شیرین از زبان *شاپور* بر شیرین عاشق می‌شود. همچون حکایت *تهمینه* و *رستم* در «شاهنامه» که *تهمینه* آرزوی همسری *رستم* را داشته است و تقدیر آن‌ها را با هم روبه‌رو می‌سازد.

در اینجا نیز تقدیر خسرو را با شیرین روبه‌رو می‌کند و شیرین با این اندیشه که روزی با خسرو ازدواج کند، از مباشرت با هر مردی پرهیز کرده است:

نثار شاه را ره رفته می‌داشت  
که مروارید خود ناسفته می‌داشت  
به کار خویشتن، هنجار می‌جست  
تمنا را کلید کار می‌جست  
موافق شد چو با اندیشه تقدیر  
در آن اندیشه حاجت نیست تدبیر  
چو وقت آید که اقبال اندر آید  
به استقبال حاجت‌ها برآید

چو خواهد کشته‌ای را خوشه پربار      همه بر وقت بارد ابر در بار  
نباید در پی دولت زدن گام      که خود ناخوانده پیش آید به هنگام  
(دهلوی، ۱۹۶۱: ۶۳)

و هم اکنون اندیشه شیرین با تقدیر موافق گشته اما شیرین در پی شانس نرفته بلکه شانس به دنبال وی آمده است، و هنگامی که خسرو را می‌شناسد به خاطر همان پیش‌زمینه ذهنی و عشق پنهانی که نسبت به وی داشته غرور را کنار می‌گذارد و بر رکاب شاه بوسه می‌زند، و جالب اینجاست که خسرو وقتی این گشادگی را می‌بیند عشقش افزون می‌گردد، از اسب فرود می‌آید و بر پای شیرین بوسه می‌زند. چون دو عاشق از دیدن هم سرگشته می‌شوند، کسی که زودتر خود را باز می‌یابد شیرین است که به گفته شاپور:

سرش هشیار و لعلش در شراب است      دلش بیدار و چشمش مست خواب است  
خود اندر خواب ناز و عهده تخت      حوالت کرده بر بیداری بخت  
(همان: ۵۸)

اما در داستان نظامی شیرین از قبل خسرو را نمی‌شناسد و بر او عاشق نیست بلکه این خسرو است که وصف او را از نیای خویش شنیده است، و این شاپور است که تلاش می‌کند با کشیدن عکس خسرو و قرار دادن آن بر سر راه شیرین او را شیفته خسرو کند. در واقع در داستان/میرخسرو، شیرین عاشق عاقلی است یا به عبارتی شیرین عاقلانه عاشق می‌شود. عاشقی که از قبل حکایت‌های خسرو را شنیده است، او را می‌شناسد و بر او عاشق گشته است و چون خسرو را می‌بیند بی‌پرده به او عشقش را ابراز می‌کند و تا آخر عمر برای به دست آوردن خسرو با کابین حلال تلاش می‌کند و موفق هم می‌شود. ولی در داستان نظامی شیرین عاشق عکسی از خسرو است که شاپور آن را بر سر راه وی گذاشته است و در واقع عاشقی کور است که بدون مشورت با نزدیک‌ترین کس‌اش - مهین بانو - بر شبدیز سوار می‌شود و به دنبال یار می‌رود.

حال سؤال اینجاست که آیا جامعه زمان شیرین این رفتار را از وی می‌پذیرد یا خیر؟ چگونه است که شیرین بر خلاف نگاهی که نسبت به زن در آن برهه داشته‌اند آزادانه می‌تواند از عشق خود بگوید؟



«در دیار شیرین منعی در مصاحبت و معاشرت مرد و زن نیست. پسران و دختران با هم می‌نشینند و با هم به گردش و شکار می‌روند و با هم در جشن‌ها و میهمانی‌ها شرکت می‌کنند؛ و عجباً که در عین آزادی معاشرت، شخصیت دختران پاسدار عفاف ایشان است که به جای ترس از پدر و بیم بدگویان، محتسبی در درون خود دارند و حرمتی برای خویشان قائل‌اند.

دخترها، مادران و پیران خانواده را مشاوران نیک‌اندیش و دلسوز خویشان می‌دانند، و همداری دوستانه چنان در دل و جان‌شان اثر می‌کند که وسوسه‌های شهزاده جوان و عشرت طلبی چون پرویز نمی‌تواند در حصار پولادین عصمت‌شان رخنه‌ای ایجاد کند. در سرتاسر داستان «خسرو و شیرین» بیتی و اشارتی به چشم نمی‌خورد که آدمی‌زاده خیرخواه مصلحت‌اندیشی به نهدی از منکر برخاسته باشد و از عمل نامعقول شیرین انتقادی کرده باشد. گویی همه مردم این سوی جهان از ارمنستان گرفته تا کرانه‌های غربی ایران و قصر شیرین گنهکاران باانصافی هستند که داستان عیسی و رجم زانیه را شنیده‌اند، و در برخورد با گناه دیگران به یاد نامه اعمال خویش می‌افتند و به حکم بزرگوارانه مروا کراماً دیده عیب بین خود را بر دلیری‌ها و جسارت‌های جوانان فرو می‌بندد.

در دیار شیرین مردم چنان گرم کار روزانه و مشاغل خویش‌اند که نه از ورود نامنتظر ولیعهد شاه ایران به سرزمین خود باخبر می‌شوند و نه پروای سرگذشت عشق شیرین و پرویز دارند؛ و حتی یک نفر هم در این مملکت بی‌در و دروازه متعرض این نکته نمی‌شود که در بزم شبانه مهین بانو چه می‌گذرد و جوانان عزیزی چون پرویز و همراهانش چرا با دختران ولایت‌شان مسابقه اسب تازی و چوگان بازی می‌گذارند. گویی احدی را عقده‌ای از میل‌های سرکوفته بر دل ننشسته است. ظاهراً ولنگاری‌ها و بی‌اعتنایی‌ها نمونه سرزمین بی‌حساب و کتابی است که در آن کسی را با کسی کاری نباشد. دختری سرشناس یکه و تنها بر پشت اسب می‌نشیند و بی‌هیچ ملازم و پاسداری از ناف ارمنستان تا قلب تیسفون می‌تازد و وقتی که محروم از دیدار یار نادیده به دیار خود برمی‌گردد، یک نفر مرد غیرتی در سرتاسر مملکتش پیدا نمی‌شود تا بپرسد: چرا رفتی و کجا رفتی» (سعیدی سیرجانی، ۱۳۸۵: ۱۲-۱۳).

لحن شیرین در هر دو منظومه (امیر خسرو و نظامی) با خسرو بسیار محترمانه است. او کاملاً به جایگاه خسرو آگاه است و بعد از اینکه خسرو به وی ابراز عشق کرده است اگرچه از عشق او چون مجمری از درون شعله ور است اما نفس خویش را عتاب نموده و عنان خویش را از دست نمی‌دهد و بسیار رسمی و مؤدبانه با او سخن می‌گوید و این نشان از شعور و فرهنگ بالای وی دارد. حتی زمان اظهار ناخرسندی از عملکرد خسرو نیز اختیار زبان را کاملاً به دست گرفته است.

در داستان «امیر خسرو» شیرین با همه بی‌قراری که در عشق خسرو دارد ظاهراً بسیار آرام است، حتی شبی که خسرو را به قصرش دعوت کرده است با وجود بی‌تابی فراوان باز هم غرور زنانه‌اش را در برابر اطرافیان حفظ کرده است و درباره خسرو سخنی و کلامی بر زبان جاری نمی‌کند. هم چنین هنگامی که برای اولین بار با خسرو در شکارگاه برخورد می‌کند، رفتار غیرعادی و خارج از عرفی از خود بروز نمی‌دهد حتی زمانی که احساس می‌کند نمی‌تواند آرامش خود را حفظ نماید بدون اینکه چیزی از او بپرسد و یا با او هم‌کلام شود از خسرو جدا می‌شود.

اما این حفظ آرامش در داستان نظامی کم‌تر به چشم می‌خورد و شیرین همانگونه که بر صورت خسرو عاشق می‌شود و ناشناخته و بدون اجازه مهین بانو به دنبال خسرو از ارمن می‌گریزد. وقتی برای اولین بار در شکارگاه با خسرو روبه‌رو می‌شود او نیز به همراه خسرو از فرط بی‌قراری از اسب به زمین می‌افتد:

چو نام هم شنیدند آن دو چالاک  
فتادند از سر زین بر سر خاک  
گذشته ساعتی سر برگرفتند  
زمین از اشک در گوهر گرفتند  
(نظامی، ۱۳۱۳: ۱۱۶)

در داستان امیر خسرو، شیرین همانگونه که شاپور در ابتدا گفته است بسیار مردانه عمل می‌کند، وقتی خسرو از وصل شیرین ناامید می‌شود و به هدایت شاپور به طرف شکر اصفهانی می‌رود و شکر را به زنی می‌گیرد، اما دمی از اندیشه شیرین بیرون نیست. شیرین در برخورد با ماجرای شکر متقابلاً با عشق فرهاد به قلب خسرو خنجر می‌زند هرچند شیرین عاشق فرهاد نیست اما برای انتقام از خسرو از حضور فرهاد به عنوان رقیب ناخرسند نیست.

مناسبت درست شیرین به فرهاد، که با وجود توجه داشتن به او، دوستش نمی‌داشت، از پرنسیپ صداقت برمی‌آید؛ وگرنه در مقابل عاشق بلهوس زبان‌باز مثل خسرو، عاشق حقیقی، باوفا و باراده مثل فرهاد را دیده، عشق پاک او را قبول نکردن و از خسرو حيله‌گر و مکار دل نكندن بی‌عقلی می‌بود، زیرا وی خود می‌بیند که عاشق حقیقی، فرهاد تیار است که جانش را قربان کند وی به توانایی، مردانگی و عالی‌همتی فرهاد مفتون باشد هم خود را فراموش نمی‌کرد.

وقتی خسرو متوجه علاقه فرهاد به شیرین می‌شود دلداگی‌اش به شیرین روزبه‌روز بیش‌تر می‌شود و تصمیم به نابودی فرهاد می‌گیرد و با ناجوانمردی و حيله وی را از سر راه خود برمی‌دارد.

شیرین در سر قبر عاشق ناکام می‌گیرد ولی خود او در دلش جای نگرفته است، زیرا برای او جایی نیست. شمایل‌های عشق خسرو و خیال‌های زیبای عشق اول جوانی با خسرو در دل او محکم است:

شهادت خویشت را گریه به زاری  
روان شد نازنین کز راه یاری  
(میرزا زاده، ۱۹۹۷: ۱۳۸-۱۳۹)

وقتی خسرو برای به دست آوردن شیرین رقیب عشقی خود فرهاد را می‌کشد، شیرین برای انتقام مرگ فرهاد مقابله به مثل می‌کند و «جان خسرو را به حلواي شکر شاد می‌کند» تا در سنگدلی و قساوت نیز چیزی از خسرو کم نداشته باشد. اما از آنجا که طینتی پاک دارد، از مرگ شکر خرسند نیست و این فاجعه را پاسخی دندان شکن به عمل خسرو می‌داند و خسرو این پاسخ شیرین را سزاوار می‌بیند:

به صد تلخی ز شیرین کرد فریاد  
که به زین خواست نتوان خون فرهاد  
عمل‌ها را جزاها در کمین است  
جزای آن که من کردم همین است  
نکو را نیک و بد را بد شمار است  
به پاداش عمل گیتی به کار است  
اگر بنیاد تو بر نیک‌خویی است  
مکافات نکویی هم نکویی است  
(دهلوی، ۱۹۶۱: ۲۱۴-۲۱۶)

اما در داستان نظامی شیرین قاتل شکر نیست. همچنین در جواب عتاب نامه‌ای که خسرو برای او می‌نویسد عشق فرهاد را انکار نمی‌کند:

کسی کز بهر من کوشد به جانی  
دل او چون مرا می‌خواهد و بس  
تو هم دانی که مردم را همین خوست  
گوش ندهم دلی باری زبانی  
بلی خواهنده را خواهد همه کس  
که دارد دوستدار خویش را دوست  
(همان: ۱۷۸)

شیرین در همه جا با خسرو مقابله می‌کند حتی سوز و گدازهای عاشقانه شیرین نیز دست کمی از خسرو ندارد. اما در پایبندی به این عشق یک سر و گردن از خسرو بالاتر است.

با وجودی که برای خسرو به عنوان شاه ایران احترام زیادی قائل است، اما خود شاهزاده‌ای است که به خاطر عشق خسرو به فرمانروایی توجهی ندارد و به دست آوردن خسرو برایش والاتر و شیرین‌تر است تا حکومت و فرمانروایی. خسرو نیز کاملاً به ارزش او واقف است. اگر شیرین خود را کنیز خسرو می‌داند، خسرو نیز خود را غلام او می‌داند و شیرین عاشق گاه سخنان بسیار حکیمانه‌ای می‌زند:

دو دل را که به پیوند آشنا کرد  
و گر خواهد دو دل را نافراهم  
اگر پیوند خواهد در جدایی  
به تیغ از یکدگر نتوان جدا کرد  
به صد زنجیر نتوان بست با هم  
ستیزه نیست با حکم خدایی  
(همان: ۱۷۳)

وگاهی نیز در برابر تقدیر تسلیم می‌شود:

چو تقدیراست ما را قطع پیوند  
چو وقت آید که این غم بر سر آی  
رضا دادم به تقدیر خداوند  
مراد از بام و بخت از در آید  
(همان)

نکته مشترک بین شیرین در داستان نظامی و امیر خسرو آن است که در هر دو داستان شیرین از ابتدا تا انتها همواره نگران عصمت و آبروی خویش است، و خواهان عشقی پاک و به دور از شائبه بدنامی است و با وجود بی‌قراری که در عشق خسرو دارد، بسیار خویشتن‌دار است و این را به خسرو اعلام می‌کند:

تو عصمت بین که با این بی‌قراری  
گلی از باغ وصلم برنچیدی  
چه سان کردم ز تو پرهیزگاری  
به جز نظاره‌ای کز دور دیدی

مرادی کت به روی من خجل کرد کناری بود و نتوانم بحل کرد

(دهلوی، ۱۹۶۱: ۱۱۷-۱۱۸)

و نیز تأکید می‌کند که حلوی شیرین را چنان خام بدان که پیش از پختگی کام را شیرین کنی. ترسیدن شیرین از تهمت و لکه‌دار شدن آبرویش چنان است که وقتی خسرو مست به طرف قصر او می‌رود در را به روی او می‌بندد، و خود به بالای قصر می‌رود، اما متذکر می‌شود که:

نه در شرط وفا ناحق شناسم ولی ز آسیب تهمت می‌هراسم  
چو گل در دست مستان آید از خاک نماند دامنش زآلودگی پاک  
به کوشش تا به اکنون داشتم پاس در ناسفته را از نوک الماس

(دهلوی، ۱۹۶۱: ۲۳۷)

و با مهین بانو عهد می‌بندد که:

که گر خون گریم از عشق جمالش نخواهم شد مگر جفت حلالش

(نظامی، ۱۳۱۳: ۱۲۱)

حفظ عفت و پاکدامنی برای شیرین در مرتبه‌ای بسیار بالاتر از عشق خسرو قرار داشته است. حیا و عفتی که شیرین در تمام این سال‌ها به خاطر آن با خسرو مبارزه می‌کند و این راز پایداری عشق خسرو است. ظاهراً شیرین به این گفته که «وصل مرگ عشق است» کاملاً ایمان داشته است. اما به واقع برای این دو وصل مرگ عشق نبود و عاقبت خسرو در برابر این منطق شیرین سر تعظیم فرود می‌آورد و او را با عقد و کابین رسمی به قصر خود می‌برد.

نکته قابل اهمیت این است که چرا بعد از مرگ مریم خسرو همچنان از ازدواج با شیرین خوداری می‌کند، به گونه‌ای که برای تسکین این درد شاپور او را به سوی شکر هدایت می‌کند و جالب اینکه خسرو با شکر که روسپی بدننامی است ازدواج می‌کند. یعنی چیزی که شیرین در حسرت آن است و سبب شده است عاشق و معشوق زندگی را رها کنند شیرین فرمانروایی ارمن و خسرو حشمت خسروانی را. «با این حال تمام طفره‌ای که خسرو برای اجتناب از ازدواج رسمی با او دارد نشان می‌دهد که بر خلاف آنچه در روایات رایج در بردع آمده است یک شاهزاده نیست از طبقات عامه است. در غیر این

صورت آن همه کوشش که خسرو برای دستیابی او بدون تن دادن به کابین داشت، بی‌معنی بود» (زرین کوب، ۱۳۷۴: ۱۰۸).

سرانجام نیز بعد از مرگ خسرو جگرگاه خویش را می‌درد تا در وفاداری به عشق باز هم از خسرو پیشی گیرد و «وقتی در مقابل پیشنهاد شوم اما وسوسه انگیز شیرویه دست خون‌آلود او را پس می‌زند و در دخمه خسرو جگرگاه خویش را می‌درد و در کنار دوست جان می‌دهد سیمایش همان اندازه قهرمانی است. قهرمانی در عشق، قهرمانی در وفاداری زنانه» (همان).

و اینگونه شیرین از خود چهره زنی عفیف، پاکدامن، صبور، شجاع، عاشق و وفادار را به نمایش می‌گذارد. شیرین توانست بهترین افسانه تاریخی عشق و عفت را رقم بزند. شیرینی که چون مردان فرمانرواست، چون مردان رزم آوری می‌کند و چون مردان نرد عشق می‌بازد. اما عشقی پاک و به دور از شهوت:

ز حرمت داشتی چون بی‌والم      بشارت ده به کابین حلالم  
(دهلوی، ۱۹۶۱: ۲۲۷)

### نتیجه بحث

شخصیت شیرین هم در منظومه /میرخسرو دهلوی و هم در منظومه نظامی گنجوی مثبت است. تحقیر او در راه عشق خسرو نتیجه وفادار ماندن او به این عشق است. اگر شیرین عشق پاک فرهاد را می‌پذیرفت و از عشق بلهوسانه خسرو دست می‌کشید شاید در کنار فرهاد خوشبخت می‌شد، اما داغ ننگ بی‌وفایی تا ابد بر پیشانی او زده می‌شد. با وجود این در شخصیت شیرین چند نکته منفی به چشم می‌خورد که انعکاس حیات زمان فئودالیستی است. یکی گذشت بیش از حد او درباره عاشق بلهوسی چون خسرو و پذیرفتن حقیقت تلخ ازدواج او با مریم و شکر، و صبر و فروتنی بیجا نزد خسرو مغرور. دیگر مطابق روایت /میرخسرو کشته شدن شکر به دست پیرزن ندیمه شیرین برای انتقام خون فرهاد. همچنان که خسرو خود نیز این حقیقت تلخ را اعتراف می‌کند؛ و نیز شادی در مرگ مریم که همواره او را چون خسی در راه خود می‌بیند. همه این‌ها انعکاس موقعیت زنان شرق در جامعه فئودالی است که /میرخسرو آن را به شیوه‌ای رئالیستی

نشان می‌دهد. بنابراین سیمای شیرین در تصویر/امیرخسرو سراسر ایده‌آلی نیست و به حیات فئودالی عصرهای میانه نزدیک است. شاید یکی از دلایل نامگذاری داستان/امیرخسرو به «شیرین و خسرو» علی‌رغم اینکه از نظامی تقلید کرده است، پرننگ بودن نقش شیرین در/امیرخسرو نسبت به روایت نظامی است. همچنین با وجود نقصان‌های جزئی در شخصیت شیرین باز سیمای شیرین در مقایسه با خسرو مثبت است. زیرا در سیمای او علاوه بر زیبایی بی‌همتای ظاهری عفت و وفاداری نیز گرد آمده است که در شخصیت خسرو وجود ندارد.



## کتابنامه

- احمدی گیوی، حسن و دیگران. ۱۳۸۳ش، *زبان و نگارش فارسی*، چاپ ۲۲، تهران: سمت.
- بقایف، محمودفا. ۱۹۵۳م، *امیر خسرو دهلوی و داستان او «دولرانی و خضر خان»*، استالین آباد: دانش.
- دهلوی، امیر خسرو. ۱۹۶۵م، *شیرین و خسرو*، مسکو: ادبیات خاور.
- دهلوی، امیر خسرو. ۱۹۷۴م، *مجنون و لیلی*، مسکو: دانش.
- ریاحی، لیلی. ۱۳۷۶ش، *قهرمانان خسرو و شیرین*، چاپ ۲، تهران: امیرکبیر.
- زرین کوب، عبد الحسین. ۱۳۷۴ش، *پیر گنجه در جست‌وجوی ناکجاآباد*، چاپ ۲، تهران: سخن.
- سعیدی سیرجانی، علی اکبر. ۱۳۸۵ش، *سیمای دوزن*، چاپ ۱۰، تهران: پیکان.
- شایگان فر، حمید رضا. ۱۳۸۶ش، *نقد ادبی*، چاپ ۳، تهران: داستان.
- صفا، ذبیح اله. ۱۳۷۱ش، *تاریخ ادبیات در ایران*، جلد سوم، چاپ ۸، تهران: فردوس.
- عبدالهیان، حمید. ۱۳۷۸ش، *کارنامه نثر معاصر*، چاپ ۱، تهران: پایا.
- مولوی، جلال الدین. ۱۳۷۵ش، *مثنوی*، به کوشش مهدی آذر یزدی، چاپ ۳، تهران: پژوهش.
- میرزاده، خالق. ۱۹۸۹م، *تاریخ ادبیات تاجیک*، دوشنبه: معارف.
- نبی لو، علیرضا. ۱۳۸۴ش، *مقایسه مخزن الأسرار و مطلع الأنوار*، چاپ ۱، قم: سنجاقک.
- نظامی، الیاس بن یوسف. ۱۳۱۳ش، *خسرو و شیرین*، تهران: مطبعه ارمغان.

## مقالات

- تجلیل و بی‌غمی. پاییز ۹۱، «بررسی ساختاری اصطلاحات استعاره‌ی درباره‌ی یار در خمسه امیر خسرو دهلوی»، سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهارادب)، شماره ۱۷.
- جشنواره سراسری زن و پژوهش. ۱۳۸۴ش، «مجموعه مقالات زن و پژوهش»، تهران: دانشگاه تربیت مدرس، گروه مطالعات زنان.
- سالاری، داریوش. مهر ۱۳۸۰، «امیر خسرو و سازهای هندی آریایی»، هنر موسیقی، شماره ۳۰، صص ۱۹-۲۱.
- منصوری میمندی، مهرنوش. ۲۰۱۱م، «سیمای دولرانی در مثنوی دولرانی و خضر خان امیر خسرو دهلوی»، اخبار آکادمی تاجیکستان، صص ۱۵۸-۱۵۵.

## Bibliography

Ahmadi Givi et al, H. Persian language and writing, Tehran: Samt, the twenty-second edition, 2004.



Baghayef, M. V., Amir Khosrow Dehlavi and his story «Doulrani and Khezhkhan», Stalin Abad: knowledge, 1953.

Dehlavi, A.M., Shirin and Khosro, Moscow: literature of the East, 1961.

Dehlavi, A.M., Majnoon and Leili, Moscow: 1974.

Riahi, L., Heroes of Khosro and Shirin. Tehran: Amir Kabir, second edition, 1997.

Zarrinkoob, A.H., Old Closet in Quest of Nowhere, Tehran: Sokhan, second edition, 1995.

Saidi Sirjani, A. A., The face of two women, Tehran: Peykan, 10th edition, 2006.

Shayegan Far, H.R., Literary Criticism: Dastan, third edition, 2007.

Safa, Z.A., Literature History in Iran, volume III, Tehran: Ferdous, eighth edition, 1992.

Abdollahian. H., The report card of the contemporary generation, Tehran: Paya, First edition, 1999.

Moulavi, J.A., Masnavi, by the effort of Mehdi Azar Yazdi, Tehran: Pazhouhesh, third edition, 1996.

Mirza Zadeh, Kh., The literature history of Tajik, Doshanbeh: Maearef, 1989.

Nabi Lou, A.R., Comparison of Treasure of Secrets and Rising of Lights, Qom: Sanjaghak, first edition, 2005.

Nezami, E. J., Khosro Shirin, Tehran: Matbae Armaghan. 1934.

### Articles

Tajlil and Beighami, the study on the structure or metaphoric terminology about sweetheart in Khamseh by Amir Khosro Dehlavi, Persian methodology and prose (Bahar Adab), issue 17, Autumn 2012.

The national festival of women and research, the sets of articles about woman and research, Tehran: Tarbiat Modarres University, Department of women's studies, 2005.

Salari, D., Amir Khosro and Indian Aryan musical instruments and music/art, issue 30 pp. 19-21, Autumn 2001.

Mansouri Meimandi, M. the face of and Doulrani and Khezhkhan by Amir Khosro Dehlavi, Academy News of Tajikistan 2011 pp. 155-158.